

آدمکشی برای

یک میلیون تومان!

رازگشایی از قتل مرد جوان که قربانی کینه همکارش شده بود، موضوع پرونده جنایی است که این هفته روایتگر آن بودیم.



را اطراف خانه
ویلايي کشيده
بودند. محل جنایت
خانه‌ای ۷۰۰ متری
بود. افسر کلانتری به
استقبال آمد و گفت:
جناب سروان! نگهبان
خانه در اتاق سرایداری
داخل حیاط به قتل رسیده
و اهالی خانه به مسافرت خارج
کشور رفته‌اند و کسی داخل خانه
حضور ندارد.

وارد اتاقک نگهبانی شدم و پسر
جوانی را دیدم که با سر و صورتی
غرق خون و بدنی کبود روی زمین افتاده
بود. هم‌زمان پزشکی قانونی هم رسید
و مشغول بررسی جسد شد و تیم
تشخیص هویت به نمونه‌برداری
مشغول شد. اتاقک کامل به هم ریخته
بود که نشان می‌داد مقتول با قاتل یا قاتلان
درگیر شده است.

از افسر کلانتری پرسیدم چه کسی قتل را گزارش
کرده که گفت پیرمرد همسایه موضوع را اطلاع
داده است.

او را صدا کردم و خواستم بگویم چه دیده
که گفت: چند ساعت قبل از خانه همسایه
صدای درگیری آمد. ابتدا توجهی نکردم چرا
که می‌دانستم آنها خارج هستند. از خانه بیرون
رفتم و سه ساعت بعد که برگشتم متوجه شدم
در خانه همسایه باز است. به ماجرا مشکوک و
وارد خانه شدم که در اتاقک سرایداری با
جسد پسر جوان روبه‌رو شدم.
پزشک قانونی پس از معاینه جسد اعلام

مثل همیشه
بعد از پایان کار از
اداره ویژه قتل خارج
شدم تا به خانه بروم که
وسط راه تلفن کشیک قتل
به صدا درآمد. آن طرف خط
افسر کلانتری شمال شهر از قتل
نگهبان یک خانه ویلایی خبر داد. سریع
آدرس را گرفتم و با روشن کردن چراغ گردان
به سمت محل جنایت حرکت کردم. ترافیک عصر
یک روز پاییزی زیاد بود و به همین دلیل بخشی از مسیر را
وارد خط ویژه شدم و ۴۰ دقیقه بعد به محل جنایت رسیدم. محل
نسبتاً خلوت بود. نور چراغ دو خودروی کلانتری، محل را روشن کرده
بود. تا برسم ماموران نوار زرد رنگ بررسی صحنه جرم را اطراف خانه

کرد مقتول ۴ ساعت قبل به قتل رسیده و علت اصلی مرگ ضربات
مرگبار به سر است. بعد از انجام تحقیقات اولیه، بازپرس جنایی
دستور انتقال جسد را داد.

با پرس و جواز اهالی محل و پیرمرد همسایه متوجه شدم مقتول
کارگر یک کارگاه کفاشی در بازار تهران است و عصرها به عنوان
سرایدار به این خانه می‌آید. صبح وقتی به اداره رفتم آدرس کفاشی
را پیدا کردم و راهی آنجا شدم. همه کارگرانش عادی رفتار کردند
و صاحب کارگاه وقتی فهمید رسول به قتل رسیده از ناراحتی
شوکه شد.

از کارگران سؤال و جواب کردم اما مورد مشکوکی آنجا ندیدم. چند
روز بعد تصاویر دوربین‌های اطراف محل جنایت به دستم رسید.
همه چیز عادی بود، اما دوربین بانک سر کوچه نشان می‌داد که
مردی مشکوک در حال کشیک دادن است. تصویر را که زوم کردم
متوجه شدم چهره‌اش برایم بسیار آشناست، خیلی فکر کردم و
متوجه شدم مرد جلوی بانک، یکی از کارگران کفاشی است.

سریع به آنجا رفتم و هاشم، کارگر کفاشی را با دستور قضایی
بازداشت و پسر جوان راهی بازداشتگاه شد.
صبح فردا پسر جوان روبه‌رویم نشست، آرام بود و منکر قتل شد. از
او خواستم واقعیت را بگویم که باز انکار کرد.

تصاویر دوربین را نشانش دادم که ادعا کرد همه می‌دانند من با
مقتول دوست هستم و به خانه او رفت و آمد دارم.

گفتم: ولی این تصاویر چند ساعت قبل از قتل ضبط شده و تو روز
جنایت آنجا بودی، دلیلش را به من بگو. ساکت شد و نگاهش را به
موزاییک کف اتاق انداخت.

بعد از دقایقی سکوت گفت: نباید اینجوری می‌شد، قرار بود فقط
یک گوشمالی ساده باشد.

از او خواستم تمام واقعیت را بگویم که ادعا کرد: من کارگر قدیمی
کفاشی هستم و مقتول چند ماه بود که به آنجا آمده بود. من
هوايش را داشتم و در کار کمکش می‌کردم اما بعد از مدتی متوجه
شدم او زیرآب من را پیش صاحبکارم می‌زند و از من بدگویی
می‌کند.

خیلی حالم گرفته شد و از او کینه به دل گرفتم. بعد از چند روز
کلنجار رفتن، تصمیم گرفتم او را گوشمالی بدهم تا دیگر از این کارها
نکند و دلم خنک شود. موضوع را با دوستم مطرح کردم که گفت
دو نفر را می‌شناسد که در ازای پول گوشمالی‌اش می‌دهند.

با آنها تماس گرفتم و قرار شد نفری یک میلیون بگیرند و رسول
را کتک بزنند. منتظر فرصت بودم که متوجه شدم صاحب ملک
سفر خارجی رفته و نیست. به همراه دو سرخر قلدز سراغ رسول
رفتم و آن دو نفر وارد اتاقک شدند که بعد از چند دقیقه سر و صدا
زیاد شد.

ترسیدم و وارد شدم که دیدم آنها دارند پسر جوان را در حد مرگ
کتک می‌زنند، اعتراض کردم که گفتند تو ساکت باش و برو بیرون.
رفتم بیرون و چند دقیقه بعد دوباره داخل رفتم که رسول بی‌جان
کف اتاق افتاده بود. اعتراض کردم که گفتند اگر حرفی بزنم من
را هم مثل رسول می‌کشند. ترسیده بودم. آن دو نفر یک میلیون
گرفتند و موبایل مقتول را هم سرقت و فرار کردند. من نمی‌دانستم
گوشمالی ساده به قتل ختم می‌شود.

اظهارات پسر جوان را گرفتم و بازپرس دستور داد دو قاتل اجاره‌ای
را دستگیر کنم. سریع دو مرد جوان را در یکی از استان‌های جنوبی
پیدا کردم و شبانه سراغشان رفتم و دستگیر شدند.

دو روز بعد بازجویی از آنها را آغاز کردم. عامل اصلی جنایت گفت:
وقتی سفارش گوشمالی را گرفتم، نصف پول را پسر جوان داد و ما
به خانه ویلایی رفتم. مقتول خیلی مقاومت کرد و ما با درگیر شد.

حین درگیری فحش ناموسی داد که ما کنترل خود را از دست دادیم
و آن قدر کتکش زدیم که جانش را از دست داد. خودمان هم اولش
ترسیدیم اما با سرقت گوشی و صحنه‌سازی می‌خواستیم نشان
دهیم که مقتول بر سر مسائل ناموسی و تسویه حساب شخصی
کشته شده است. بعد از قتل به یک استان جنوبی رفتم تا آب‌ها از
آسیاب بيفتد اما یک ماه بعد لو رفتم.

هر سه متهم را که برای بازسازی صحنه جنایت به خانه ویلایی
بردم، برایم این حجم از قساوت در قتل به خاطر یک میلیون
تومان پول قابل باور نبود.